

درنگی در نگاه مجتهد شبستری به مسئله عصمت پیامبر اکرم ﷺ

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۳۰ تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۱۱/۱۲

قاسم ترخان*

چکیده

از جمله موضوع‌هایی که محمد مجتهد شبستری درباره آن نظر داده، مسئله عصمت پیامبر اکرم ﷺ است. وی ضمن ارایه تفسیری خاص از مسئله عصمت کوشیده است با استناد به شواهد نقلی و سیره اولیای الهی و نیز مبنایی که درباره علم پیامبر پذیرفته است، آن را برهانی کند. به رغم درهم‌ریختگی سخنان شبستری در این باره، نوشتار پیش‌رو کوشیده است ضمن تقریر دیدگاه و ادله وی در ساختاری منظم، آن را نقد و واکاوی کند. پژوهش پیش‌رو به این دستاورد رسیده است که افزون بر ناسازگاری مبانی و تفسیر خاص شبستری از عصمت، دلایل ارایه‌شده از سوی وی نیز با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌باشد و توان اثبات ادعای وی را ندارد. **واژگان کلیدی:** عصمت پیامبر اکرم ﷺ، علم پیامبر اکرم ﷺ، وحی، غلو، مجتهد شبستری.

*. استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (Tarkhan^{۸۶}@Gmail.com).

مقدمه

یکی از موضوع‌های مهم علم کلام که همواره پرسش‌ها و شبهه‌هایی پیرامون آن در جامعه اسلامی مطرح شده و جوامع علمی و فرهیختگان را به خود مشغول کرده و در رویارویی با آن آراء و دیدگاه‌های گوناگونی از سوی اندیشمندان اسلامی ارایه شده، مسئله عصمت پیامبران و امامان است.

محمد مجتهد شبستری، از جمله نواندیشان معاصر است که به این موضوع پرداخته و در سخنرانی خود در تاریخ سوم اسفند ۱۳۸۷ به مناسبت رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی اصفهان، با عنوان «انتظار ما از پیامبران» سپس در فروردین ۱۳۸۸ در پاسخ به نقد آیت‌الله سبحانی به تاریخ ۲۶ اسفند ۱۳۸۷، نکته‌های بحث‌برانگیزی را مطرح کرده است.

به‌رغم درهم‌ریختگی سخنان مجتهد شبستری در این باره، نوشتار پیش‌رو در صدد است تا ضمن تقریر دیدگاه و ادله وی در ساختاری منظم، آن را نقد و واکاوی کند.

مدعا و تفسیر مجتهد شبستری درباره عصمت

مجتهد شبستری اگر چه خود را منکر عصمت پیامبر نمی‌داند (مجتهد شبستری، ۱۳۸۸) اما براساس مبانی وحی و دین‌شناختی، عصمت را این‌گونه معنا می‌کند که وظیفه اصلی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت به خدای یگانه بوده است و در این وظیفه آن حضرت عصمت دارد؛ یعنی آن حضرت هیچ‌گاه به غیر موحدان‌زیستن دعوت نکرده و در هیچ زمانی از این اصل منحرف نشده است. بر این اساس انجام گناه از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صورتی که به آن دعوت اصلی لطمه‌ای

نزند با هیچ مشکلی روبه‌رو نیست و دلایلی هم از آن پشتیبانی می‌کند. وی همچنین براساس این مبنا که علم پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام فقط همان بوده که بیان داشته‌اند، عصمت علمی را برای آنان ضروری تلقی نمی‌کند. وی فراتر از این مقدار را خارج کردن پیشوایان دینی از دایره انسانیت و مبالغه‌گویی درباره آنان می‌داند که ریشه آن به اثرپذیری کلام و فرهنگ اسلامی از مسئله تجسد مسیحیت برمی‌گردد (همو، ۸۷/۱۲/۳).

نقد و بررسی

۱. اثرپذیری بحث عصمت از متون دینی نه فرهنگ مسیحی

سخن مجتهد شبستری درباره تأثیر مسئله تجسد مسیحیت بر فرهنگ اسلامی؛ اولاً: ادعایی است که دلیلی بر آن اقامه نشده است. در نقطه برابر، دلایل روشنی بر اثرپذیری این بحث از بحث‌های قرآنی - روایی و حکم خرد وجود دارد. قرآن کریم بی‌آنکه واژه عصمت را به‌کار گیرد با بیان‌های گوناگون داهان پیامبران و اولیا را از هر گونه گناه و خطایی مبرا دانسته است (در این باره ر.ک.به: سبحانی، ۱۳۸۱، ص ۱۰-۱۲ / شریفی و یوسفیان، ۱۳۷۷، ص ۱۱۴-۱۰۹ و ۱۶۰-۱۵۷ و ۲۰۷-۱۹۶ و ۳۰۶-۲۸۵). پیامبر اکرم ﷺ در تفسیر آیه تطهیر می‌فرماید: «فَأَنَا وَ أَهْل بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ»؛ من و اهل بیتم از گناه پیراسته‌ایم (ابن مردویه، ۱۴۲۴ق، ص ۳۰۵ / سیوطی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۹۹).

همچنین آن حضرت می‌فرماید: «أَنَا وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ»؛ من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین، پاک و معصوم هستیم (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۸۰).

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز با اشاره به این حقیقت که خداوند متعال جل جلاله را نشاید که به اطاعت و پیروی همه‌جانبه از کسی فرمان دهد که از آلوده‌شدن به گناه در امان نیست، می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ لَأَنَّهُ مَعْصُومٌ مُّطَهَّرٌ لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَتِهِ وَ إِنَّمَا أَمْرُ بِطَاعَةِ أَوْلِيَ الْأَمْرِ لَهُمْ مَعْصُومُونَ مُّطَهَّرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ» (همان، ج ۱، ص ۲۸۰). با این حال چرا مجتهد شبستری فراتر از آنچه خود از معنای عصمت پذیرفته است را متأثر از این متون نمی‌داند و به آموزه تجسد مسیحیت استناد می‌دهد؟ آیا این متون این ظرفیت را ندارند که از آنها عصمت پیامبران و امامان از هر گونه گناه و خطایی استفاده شود؟

افزون بر این وی با این چالش روبه‌رو است که دانشمندان مسیحی حضرت مسیح علیه السلام را خود خدا یا جزئی از خدای سه‌گانه می‌دانستند؛ در حالی که موضوع بحث عصمت در فرهنگ اسلامی، انسان است نه خدا. به بیانی دیگر، امامیه با اینکه پیامبران و امامان را انسان می‌دانند، برای آنان مقام‌هایی مانند عصمت اثبات می‌کنند و این حکایت از ظرفیت خدایی شدن انسان دارد نه خدا شدن.

۲. مقتضای مبانی مجتهد شبستری

پرواضح است دیدگاه مجتهد شبستری درباره عصمت براساس تعریفی است که وی از وحی و دین ارایه می‌کند.* فارغ از نقدهایی که بر مبنای وحی‌شناختی و دین‌شناختی وی وارد است (برای نقد این مبنا ر.ک.به: شاکرین، بشری‌انگاری قرآن بر بنیاد فلسفه زبان، همین شماره) پرسش آن است که مقتضای این مبانی

* وی تلقی و نگاه خود به دین و وحی را بر آمده از مبانی فلسفی-زبانی و هرمنوتیکی و ادبی می‌داند که کوشیده است در نوشته‌های خود آنها را تبیین کند (مجتهد شبستری، ۱۳۸۸/ برای نقد این مبانی ر.ک.به: فیاضی، همین شماره).

درباره عصمت چیست؟

۱. وی درباره تعریف خود از وحی می‌گوید:

«ما در این بررسی به این نتیجه رسیدیم که آن نبی که آورنده قرآن کریم بوده نه تنها دعوی نکرده که قرآن کریم کلام وی نیست بلکه آن را کلام خود معرفی کرده است. پس وی چه دعوی داشته که مخالفان آن را نمی‌پذیرفته‌اند؟ دعوی وی این بوده که وی یک انسان ویژه است که بنا به تجربه‌اش خداوند متعال ﷻ وی را برگزیده، برانگیخته و وی را از راه وحی به گفتن این سخنان (تلاوت قرآن کریم) توانا ساخته است. این تواناسازی به سخن گفتن در اصطلاح قرآن «وحی» نامیده می‌شود. از مجموعه آیات قرآن کریم به دست می‌آید که دعوی پیامبر این بوده که آنچه وی می‌خواند محصول وحی است؛ به این معنا که وی بر اثر وحی توانا به چنین سخن گفتنی می‌شود. در قرآن کریم، وحی همان اشاره و انگیزتن است که فعل خداوند متعال ﷻ می‌باشد. این اشاره و انگیزتن فقط درباره پیامبران به کار نرفته است؛ برای مثال، حرکت غریزی زنبور عسل هم در قرآن کریم «وحی خدا» نامیده شده است: «و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر ...» (نحل، ۱۸). از طرف دیگر در آیه ۵۱ از سوره شوری آمده است: «ما کان لبشر ان ینطق بحکم الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولاً فیه وحی باذنہ ما یشاء ...». در این آیه، وحی مستقیم یا وحی با رسول (فرشته) گونه‌ای فعل تکلم شمرده شده که می‌توان به خداوند متعال ﷻ نسبت داد. با جمع میان مفاد این آیه و بحث‌های پیشین می‌توان گفت از نظر قرآن کریم، وحی تکلم خداوند متعال ﷻ با پیامبر اسلام ﷺ است که سبب بعث پیامبر و تکلمش یعنی خواندن آیات قرآن کریم می‌شود. آیات قرآن کریم محصول وحی هستند و نه خود وحی. در عین حال این آیات هم مستند به نبی هستند که علت طبیعی آنهاست و متکلم به این کلام است و هم کلام خداوند

متعال ﷻ هستند؛ چنانکه در آیه ۶ از سوره توبه آمده است: «و ان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله»؛ چون خداوند متعال ﷻ با وحی وی را قادر به این کلام می‌سازد و به تعبیر زیبایی حافظ:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود

این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

ممکن است چنین تصور کنیم که تکلم خداوند متعال ﷻ با پیامبر اسلام ﷺ از راه وحی گونه‌ای آموزش الاهی با ارتباط زبانی ویژه‌ای بوده است اما مسلم این است که آن تکلم الاهی هر چه بوده از نوع ارتباط زبانی — انسانی نبوده؛ زیرا مقدمات ارتباط زبانی — انسانی در آن ساحت وجود نداشته است و به همین جهت نمی‌توانیم از حقیقت آن تکلم (وحی) تصویری داشته باشیم (مجتهد شبستری، [بی‌تا] (الف)).

وی در مقاله دوم می‌گوید:

مقاله قرائت نبوی از جهان گر چه نظریه‌ای درباره حقیقت کلام خداوند متعال ﷻ نیست اما آنجا با استناد به پاره‌ای از آیات قرآن گفته‌ام کلام الاهی نازل بر پیامبر اسلام بنابر قرآن همان می‌باشد که در قرآن «وحی» نامیده شده است. می‌توان گفت از قرآن فهمیده می‌شود که وحی سبب سخن گفتن پیامبر در مصحف بوده است یا اینکه مصحف در بر دارنده کلام خداست یا اینکه مصحف محصول وحی است و امثال این تعبیرات اما نمی‌توان گفت مصحف عین کلام خداست در آن مقاله گفته‌ام بنابر قرآن پیامبر اکرم ﷺ تجربه می‌کرد که این خداست که وی را «به‌گونه‌ای ویژه» توانا می‌سازد تا سراسر جهان را آیات خدا تجربه کند و آن را «موحداً»، قرائت کند» (همو، [بی‌تا] (ب)).

وی با استناد به این سخنان، این ادعا را که شما قرآن کریم را ساخته و پرداخته

بشر می‌دانید، متسبب به خود نمی‌داند و به انکار آن می‌پردازد (همو، ۱۳۸۸).

پرسش ما آن است که مراد از این تواناسازی چیست؟ و کارکرد و گستره آن در بحث عصمت چیست؟ اگر قرآن محصول وحی و وحی تواناسازی ویژه است؟ آیا این تواناسازی در کل قرآن کریم می‌باشد یا در بخشی از آن که تأمین‌کننده هدف اصلی است؟

پذیرش احتمال دوم — بخشی از قرآن کریم محصول این تواناسازی خداوند متعال است؛ در نتیجه پیامبر اکرم ﷺ در هدف اصلی معصوم است — به معنای آن است که بخشی از قرآن کریم ساخته و پرداخته بشر است؛ بنابراین نمی‌توانید بگویید من قرآن کریم را ساخته و پرداخته بشر نمی‌دانم.

پذیرش احتمال اول (عدم اختصاص تواناسازی ویژه در بخش هدف اصلی) نیز اگر چه با این عبارتها سازگاری دارد که قرآن کریم محصول وحی است اما لازمه‌ای دارد که شما آن را نمی‌پذیرید. به بیانی دیگر، لازمه این احتمال آن است که تجربه و قرائت همه قرآن کریم معصومانه باشد و اختصاصی به هدف اصلی نداشته باشد.

وی براساس مبانی خود اگر چه می‌تواند بگوید که در احکام اجتماعی قرآن کریم به‌رغم اینکه خطا راه ندارد اما ویژه جامعه زمان پیامبر اکرم ﷺ بوده زیرا وحی پیامبر اکرم ﷺ را تولنا کرده است که برای آن جامعه احکام غیرخطایی بیاورد و تلازمی بین این و کارایی این احکام در جوامع دیگر وجود ندارد اما ناظر به مسایل علمی چگونه؟ آیا وی می‌تواند همین استدلال را ناظر به مسایل علمی مطرح کند؟ بله تصور و علم مردم آن زمان محدود بوده است اما نمی‌توان گفت که این سخنان ناظر به سطح علمی همان زمان بوده است و می‌تواند خطا در این دسته از گزاره‌ها راه پیدا کند که اگر این را بپذیریم نقش و کارکردی برای

تواناسازی ویژه یا وحی قایل نشدیم.

افزون بر اینکه وی باید مشخص کند که مقصودش از تواناسازی ویژه چیست؟ آیا به این معناست که پیامبر اکرم ﷺ براساس اراده تکوینی الاهی این تجربه و قرائت را انجام داده و وی نمی‌توانسته است از آن تخلف کند و به گونه‌ای دیگر آن را تجربه و قرائت کند یا چنین چیزی امکان‌پذیر بوده است؟ به مقتضای شباهتی که وی بین وحی الاهی به رسول (فرشته) و وحی الاهی به زبور عسل و همچنین تکلم خداوند متعال ﷻ با رسول در فریند وحی و تکلم خداوند متعال ﷻ در جایی که به معنای آفرینش به‌کار رفته، پدید آورده است، باید باور داشته باشد که اینها از اموری تکوینی هستند و هیچ چیزی جز اراده الاهی در آنها دخیل نیست؛* در این صورت عصمت مطلقه پیامبر را باید نتیجه گرفت؛ زیرا آنچه در قالب این وحی بر زبان پیامبر جاری می‌شود حتی با فرض اینکه قرآن کریم کلام پیامبر باشد باید همانی باشد که خداوند متعال ﷻ خواسته است. شاهد این مطلب آن است که وی پیامبر اکرم ﷺ را به‌مثابه علت طبیعی قرآن قلمداد می‌کند که بالطبع علت طبیعی از اراده و تقدیر الاهی تخلف نمی‌کند. با این مبنا دیگر چه جای این سخن است که:

قرآن یک قرائت (خواندن) نبوی از جهان است البته در سراسر این قرائت، شخصیت پیامبر اکرم ﷺ به‌صورت‌های گوناگون آشکار شده است ... اوصاف بهشت و جهنم، لحن‌های رحمت‌آلود یا غضب‌آلود پاره‌ای از آیات، سختگیری‌های شدید با کافران و بسیاری دیگر از مشخصات این متن آینه

*. زبور عسل فقط و فقط چنان‌خانه می‌سازد که خداوند متعال ﷻ در غریزه‌اش نهاده است. آفرینش نیز فقط و فقط آن‌گونه که خداوند متعال ﷻ می‌خواهد تحقق می‌یابد.

خلق و کیفیت نبی اسلام است» (مجتهد شبستری، [بی تا]).

لازمه این سخن آن است که متن آیات قرآن به طور کامل مورد تأیید خداوند متعال ﷻ نیست و این یعنی مجتهد شبستری به جهت تأثیر خلق و خوی پیامبر اکرم ﷺ در قرآن کریم، وحی را منجر به صدور تخلف‌ناپذیر آیات نمی‌داند. اگر وی احتمال دوم را مطرح کند و بگوید از صرف تواناسازی عدم خطا استفاده نمی‌شود، همان‌گونه که خداوند متعال ﷻ فردی مانند یزید را توانا ساخته است اما لازمه این تواناسازی عدم خطا از سوی وی نیست، در این صورت آیا وی می‌تولند با استناد به این تولناسازی از خود این ادعا را دفع کند که باور ندارد قرآن کریم ساخته و پرداخته بشر است!

پرسش آن است که این ناسازگاری چگونه قابل جمع است و اساساً پافشاری بر «تواناسازی پیامبر اکرم ﷺ از سوی خداوند متعال ﷻ در فرایند وحی» یا «کلام الله دانستن قرآن کریم به اعتبار این تواناسازی» تا زمانی که متضمن مقبولیت کامل محتوای قرآن کریم در نزد خداوند متعال ﷻ نشود و به این قول که پیامبر اکرم ﷺ به‌طور مطلق معصوم است نیجامد، چه حاصلی را در بر دارد؟ آیا وی می‌تواند با استناد به آن قرآن کریم را ساخته و پرداخته بشر نداند و از سوی دیگر به نفی عصمت مطلق بپردازد و ایرادهایی را به محتوای قرآن کریم وارد سازد؟!

۲. وی در همان سخنرانی درباره تلقی خود از دین آن را سلوک معنوی (مجتهد شبستری؛ ۱۳۸۷/۱۲/۳) و در تعبیر روشن‌تری عبارت از احساس وابستگی مطلق به خداوند متعال ﷻ (ر.ک.به: مجتهد شبستری، ۱۳۷۶، ص ۱۱۸—۱۳۸) می‌داند؛ بنابراین در نظر وی دین امری فقط درونی و تجربه‌ای شخصی است.

پایه‌گذار چنین نگرشی به دین شلایر مآخر بود که وحی را مساوی با تجربه دینی مشترک میان انسان‌ها (انکشاف درونی خدا بر انسان) دانسته* و با این دیدگاه کوشیده است تکیه‌گاه دین را از کتاب مقدس به نهان‌خانه قلب مؤمن انتقال دهد تا به پندار خویش اساس مسیحیت را از آسیب جدی نجات بخشد. پرسش آن است که کارکرد این مبنا در بحث عصمت چیست؟ و فارغ از اشکال‌هایی که به این مبنا وارد است حتی اگر این مبنا را بپذیریم به چه دلیل تجربه پیامبر در همان هدف اصلی سپس بیان آن تجربه‌ها در قالب الفاظ و کلمات دچار اشتباه و خطا نشده است؟ بی‌شک آن حضرت نیازمند ارتباط با ماوراست که در تعبیرهای شما از آن به وحی یا تواناسازی تعبیر شده است ... از این‌رو دوباره باید همان بحث را مطرح کرد که این تواناسازی چه حاصلی را در پی دارد؟

ادله مجتهد شبستری

بر این ادعا که ممکن است از یک انسان نبی، خطا و گناه هم سر بزند دلایلی در سخنان مجتهد شبستری مطرح شده است که می‌توان آنها را این‌گونه خلاصه کرد:

۱. استناد به دلایل نقلی (آیات و روایات)

مجتهد شبستری ارتکاب گناه از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را یک مسئله اختلافی در میان عالمان مسلمان می‌داند. وی توضیح می‌دهد که اگر چه امامیه بر این باور

* در دنیای مسیحیت نسبت به وحی دو نگرش زبانی و تجربی وجود داشته است. دیدگاه زبانی وحی را دربرگیرنده مجموعه آموزه‌های صادق می‌داند که از سوی خداوند متعال صلی الله علیه و آله فرستاده شده است. نگرش زبانی را می‌توان به دو دسته لفظی و گزاره‌ای (Propositional view) تقسیم کرد. در دیدگاه لفظی، لفظ و معنا و در گزاره‌ای فقط معنا از خداوند متعال صلی الله علیه و آله دانسته می‌شود. در برابر نگاه تجربی به انکشاف درونی خدا بر انسان پافشاری دارد.

هستند که پیامبران باید از گناهان کبیره و صغیره مصون باشند اما بسیاری از متکلمان برجسته اهل سنت، گناه صغیره را قابل جمع با عصمت می‌دانند؛ برای نمونه، معتزله صدور گناهان صغیره از پیامبران را به صورت سهو یا تأویل یا بر این اساس که ثواب‌های فراوان آنها گناهانشان را جبران می‌کند جایز دانسته‌اند. اشاعره و حشویه نیز گفته‌اند صدور گناهان صغیره و کبیره به استثنای کفر و دروغ از پیامبران جایز است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۴۹-۳۵۰). وی در ادامه از شرح‌المواقف سخنی را نقل می‌کند که فرق شیعه صدور هر گونه گناه اعم از کبیره و صغیره را جایز ندانسته‌اند اما جمهور متکلمان اسلام (به استثنای جبایی) صدور گناهان صغیره از پیامبران را به صورت عمد جایز دانسته‌اند (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۲۶۳-۲۶۵).

وی سرچشمه این اختلاف‌ها را برخی از آیات قرآن کریم مانند تعبیر «عصی» درباره حضرت آدم علیه السلام (طه، ۱۲۱) و «لیغفر ما تقدم من ذنبک و ما تأخر» (فتح، ۲) درباره حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند که ظهور در ارتکاب گناه دارند (مجتهد شبستری، ۱۳۸۸). وی استدلال می‌کند که قرآن کریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را این گونه معرفی کرده است:

«قل انما انا بشرٌ مثلكم یوحی الیّ انما الهکم اله واحد» (کهف، ۱۱۰) و این یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم مانند ما بشر است و همان علایق، تمایلات و نقطه ضعف‌های ما را دارد و باید خودش را مانند ما از وهم‌ها، خیال‌ها و تاریکی‌ها بیرون بکشد (مجتهد شبستری، ۸۷/۱۲/۰۳).

وی در سخنرانی خود با قرائت این مصرع مولانا که «طالب بی‌قرار شو تا که قرار آیدت»، می‌گوید: «طالب بی‌قرار آن کسی است که همیشه خودش را در راه

احساس می‌کند و آن‌گاه این روایت را به‌عنوان مؤید نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَنْتَ لِيْغَانِ عَلِيٍّ وَ أَنِّيْ اسْتَغْفِرُاللهَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً».

پیامبر اکرم ﷺ در این روایت بیان می‌فرماید که تاریکی‌ها درون مرا احاطه می‌کند و من برای رفع آنها روزی ۷۰ بار استغفار می‌کنم. استغفار و طلب مغفرت به معنای آن است که آن حضرت طلب می‌کرد درونش با خداوند متعال ﷻ پوشانده شود و جز خدا نباشد (همان). این یکی از فضیلت‌های بزرگ پیامبر اکرم ﷺ بوده که با نفس خود مجاهده کند و در جهت کنارزدن تاریکی‌ها، وهم‌ها و خیال‌ها بکوشد (همو، ۱۳۸۸).

وی همچنین به برخی از فراز دعاها استناد می‌کند که امامان معصوم ﷺ در دعاهای خود می‌گفتند:

«و كم من قبيح سترته»؛ خدایا من سپاسگزارم که تو اعمال ناشایست را که از من دیدی پوشاندی یا «اللهم اجعلني خيراً مما يظنون بي»؛ خدایا مرا بهتر از آن قرار ده که مردم در باره من تصور می‌کنند یعنی من آن چیزی که مردم تصور می‌کنند نیستم آن‌ها فکر می‌کنند من یک‌پارچه نورم اما من خودم می‌دانم این‌طور نیستم مرا بهتر از آن قرار بده (همو، ۸۷/۱۲/۰۳).

نقد و بررسی

۱. دلالت‌نکردن آیات بر مدعای مجتهد شبستری

همان‌گونه که مجتهد شبستری گفته است از نخستین قرن‌های تاریخ اسلام در میان متکلمان، گروهی قشری مانند «حشویه» از اهل سنت به ظواهر ابتدایی برخی آیات استشهادی می‌کردند و عصمت از گناهان را نمی‌پذیرفتند اما محققان

شیعه مانند سید مرتضی علیه السلام در کتاب تنزیه الانبیاء و بزرگان اهل سنت مانند فخر رازی در کتابی مشابه به اثبات مسئله عصمت از دیدگاه عقل و نقل پرداخته و آیاتی را که دستاویز منکران بوده، به درستی تفسیر کرده‌اند که بیان آنها خود مقاله مستقلی را می‌طلبد (ر.ک.به: ترخان، ۱۳۹۷) اما به اجمال باید گفت در قرآن کریم اگر چه آیاتی وجود دارد که ظاهرش ارتکاب معصیت از ناحیه پیغمبران است: مانند اینکه از عصیان حضرت آدم علیه السلام سخن گفته شده است: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه، ۱۲۱) یا درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (فتح، ۲) اما پاسخ کلی همه آنها آن است که اگر دلیل قطعی عقلی با ظاهر آیات تضاد داشته باشد باید از آن ظاهر دست برداشت؛ بنابراین در آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه، ۵) گفته می‌شود که معنای ظاهری اراده نشده و مراد از آن قدرت و استیلاي خداوند متعال صلی الله علیه و آله و سلم است (تفصیل این بحث را در کتاب زیر ببینید: ترخان، ۱۳۹۷). در بحث عصمت نیز از آن جهت که با دلیل عقلی ثابت شده است پیغمبران معصوم هستند آیاتی را که ظهور در ارتکاب گناه از سوی پیغمبران دارند باید به تأویل برد و دست از ظهورشان برداشت، افزون بر این عصیان همیشه به معنای گناه مصطلح نیست. کاری که حضرت آدم علیه السلام انجام داد ترک اولی بوده اما تعبیر به عصیان شده چون از حضرت آدم علیه السلام توقع نبوده است.

پذیرش ظاهر این آیات نه تنها با دلیل عقلی تنافی دارد بلکه با دلایل نقلی دیگر نیز تضاد پیدا می‌کند زیرا آیات دیگری عصمت از گناهان — اعم از صغیره و کبیره — را برای پیامبران ثابت می‌کند؛ برای نمونه: جمع سه آیه زیر بر عصمت مطلق پیامبران از معصیت دلالت دارد: الف) «الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اَقْتَدَوْا» (انعام، ۹۰)؛ ب)

«فمن يهد الله فما لهم من مذل» (زمر، ۳۷)؛ ج) «و لقد اضل منكم جيلا كثيرا» (یس، ۶۲).

۲. نبوت وجه امتیاز پیامبر از انسان‌های معمولی

اینکه قرآن کریم در معرفی پیامبر اکرم ﷺ فرمود به مردم بگو: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يوحى إلی ...» من هم بشری هستم مثل شما که بر من وحی می‌شود، آن‌گونه که آقای مجتهد شبستری وانمود کرده‌اند بیان‌کننده شباهت پیامبر اکرم ﷺ با انسان‌های عادی نیست بلکه همین بیان به‌طور دقیق تفاوت اساسی بین نبی و افراد عادی را بیان می‌کند که همان حیث دریافت وحی از خداوند متعال ﷻ است؛ پس نبی از هر حیث مثل یک انسان عادی نیست. وی اگر چه در انسان‌بودن با افراد عادی تفاوت ندارد اما در رتبه وجودی با آنها متفاوت است.

۳. عدم دلالت روایات بر مدعای مجتهد شبستری

روایت و دعاهایی که مجتهد شبستری به آنها استناد کرده است همان‌گونه که توضیح آن خواهد آمد اعم از ادعا هستند و دلالتی بر ارتکاب گناه ندارند و فقط بیان می‌کنند که انسان کامل در راه صعود الی‌الله حالت‌های گوناگونی دارد.

۴. نقض غرض با انحصار عصمت در دعوت اصلی

در نگرش کلاسیک به وحی رسالی عصمت در مراحل ماند دریافت و ابلاغ وحی و ... بررسی می‌شود و دلایلی برای معصوم‌بودن پیامبران اقامه می‌شود. نگارنده بر این باور است که همان دلایل در تفسیر خاص مجتهد شبستری درباره عصمت جریان دارد و انحصار عصمت در هدف اصلی را با چالش روبه‌رو می‌سازد توضیح اینکه، در نگرش سنتی، با استناد به دلایل عقلی و نقلی، برای پیامبر

در زمان دریافت وحی و ابلاغ آن، عصمت از کذب و خطا اثبات می‌شود. یکی از دلایل همان دلیلی است که محقق طوسی^۱ در کتاب *تجرید الاعتقاد* درباره عصمت از معصیت آورده است؛ وی می‌گوید: «واجب است که نبی معصوم باشد تا اطمینان حاصل شود و پس از آن غرض از بعثت تحقق یابد (اگر اطمینان مردم نباشد نقض غرض حاصل می‌شود)».* این دلیل اگر چه راجع به عصمت پیامبر از معصیت اقامه است اما روشن می‌باشد که عصمت در دو مرحله یادشده را نیز اثبات می‌کند. همچنین با استناد به آیات ۲۸-۲۶ سوره جن: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا؛ الا من ارتضى من رسول انه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا؛ لیعلم ان قد ابلاغوا رسالات ربهم و احاط بما لدیهم و احصى کل شیء عددا» استدلال می‌شود که «من بین یدیه» به ابلاغ و «من خلفه» به تلقی اشاره دارد.

اما موضع مجتهد شبستری در این باره چیست؟ بی‌شک وی با این مبنا که قرآن کریم محصول وحی و تفسیر پیامبر از جهان است نه خود وحی، نظری به عصمت در مرحله تلقی وحی ندارد و فقط باید آن را در مرحله تفسیر مطرح کند که با مرحله عصمت در ابلاغ وحی و مرحله عصمت از خطا در تطبیق شریعت و امور عادی در نگاه سنتی منطبق است البته قاعداً وی نباید منکر عصمت در مرحله تلقی وحی باشد** اما تلقی وی از ابلاغ متفاوت است با آنچه ما از آن می‌فهمیم. وی قرآن کریم را تفسیر پیامبر از وحی می‌داند از این جهت باید پرسید آیا پیامبر در این تفسیر یا در رفتارش در زندگی عادی عاری

* «و یجب فی النبّی، العصمة. لیحصل الوثوق، فیحصل الغرض» (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۱۳).
 ** وی باور دارد مفاد آیه «یوحی الی انما الهکم اله واحد» آن است که وحی به پیامبر همیشگی است. این وحی آن است که باید موحدانه زیست (مجتهد شبستری، وب سایت وی). بر این اساس تلقی مجتهد شبستری از تلقی وحی با ما متفاوت است و اینجا مجال پرداختن به آن نیست.

از گناه، خطا و اشتباه بوده است یا نه؟ پاسخ وی آن است که ناظر به وظیفه اصلی آری؛ یعنی ظاهر سخن وی از اینکه گفته پیامبر در دعوت اصلی خود معصوم می‌باشد آن است که در ابلاغ یا به تعبیر وی در تفسیر خود از وحی معصوم بوده است. در این صورت باید تأثیرپذیری از فرهنگ و زمان و سرانجام خطای پیامبر را در غیر دعوت اصلی پذیرفت و قرآن کریم را در غیر آن دعوت اصلی محتمل الذنب و الخطاء دانست. به بیانی دیگر از مجموع سخنان مجتهد شبستری به دست می‌آید که وی در برابر این پرسش که ارتکاب چه گناهی در تضاد با وظیفه اصلی نیست پاسخ می‌دهد که فقط ارتکاب گناه صغیره در تنافی با آن هدف نیست؛ پس باید عصمت از گناهان کبیره و به طریق اولی اشتباه در زندگی روزمره را بپذیرد. بر این اساس اختلاف ما با وی بر سر این خواهد بود که ما می‌گوییم تمام گناهان حتی صغیره و تمام اشتباهات حتی اشتباه در زندگی روزمره به نقض غرض می‌انجامد و قاعداً وی باید بگویند لطمه‌ای به آن نمی‌زند. اینجاست که باید به نقد ادله وی در این ادعا پرداخت و این مسئله را برهانی کرد که با قبول جواز ارتکاب گناهان صغیره یا اشتباه در زندگی روزمره نقض غرض و اختلالی در همان دعوت اصلی پدید خواهد آمد؟!!

نگارنده توجه دارد که اگر چه دوگونه غرض اصلی و فرعی می‌تواند مورد تجربه قرار گیرد و خطای در دومی به اولی راه پیدا نکند اما سخن در آن است که در قرائت مجتهد شبستری از عصمت نیز تفسیر و قرائت پیامبر برای هدایت مردم است و مجتهد شبستری نیز نمی‌تواند منکر این مطلب باشد که هدف از بعثت، دعوت مردم به سوی هدایت بوده است. در این صورت باید گفت که آیا با جایز دانستن احتمال خطا در صغایر یا به تعبیر مجتهد شبستری آنچه که هدف اصلی نیست، مردم هدایت می‌شوند

و احتمال خطاء در همان دعوت اصلی را نخواهند داد؟

به نظر می‌رسد در این راه اثبات عصمت از ارتکاب اشتباه برای پیامبر می‌تواند راه‌گشا باشد زیرا به طریق اولی عصمت از تمام گناهان حتی صغیره را نیز ثابت خواهد کرد. همان‌گونه که اگر کسی مانند معتزله گناه صغیره را جایز بداند به طریق اولی عصمت پیامبران از امور عادی را نیز لازم نمی‌داند. بالطبع اگر کسی پیامبر را از گناه صغیره معصوم بداند به طریق اولی از سهو و اشتباه هم معصوم می‌داند. اما در نگاه سنتی چه دلیلی وجود دارد که پیامبران در تطبیق شریعت و امور عادی معصوم هستند؟* برای مثال، پیامبر اکرم ﷺ نماز صبح را به سهو سه رکعت نخواند و ...، در این باره نظرهای گوناگونی مطرح است: اشاعره سهو النبی را جایز می‌دانند و متکلمان امامیه دو گروه شدند. گروهی سهو النبی را جایز دانسته (مانند: شیخ صدوق^ع، استادش محمدبن حسن ولید) و گروهی دیگر آن را جایز نمی‌شمارند (مشهور متکلمان امامیه).

در تحلیل و بررسی اقوال باید گفت که؛ اولاً، روایت‌های ناظر به سهو النبی ضعیف هستند و قطعی‌الصدر نیستند. افزون بر این دلیل عقلی داریم که سهو النبی قابل دفاع نیست و پیامبر باید از سهو هم معصوم باشند؛ با این بیان که درباره عصمت از خطا دو مرحله عصمت از خطا در تلقی و ابلاغ وحی و مرحله عصمت از خطا در تطبیق امور عادی مطرح است. تفکیک این دو مرحله برای محققان و

*. البته عصمت مرحله دیگری هم دارد و به همان دلایل عقلی که بیان شد می‌توان عصمت از منفرات را هم لازم دانست؛ یعنی پیامبران باید از چیزهایی که باعث نفرت مردم می‌شود معصوم باشند؛ مثلاً در خُلق آنان صفاتی مانند بخل و حسد و در خُلق آنان ویژگی‌هایی مانند بیماری جزام و برص و در نَسَب (پدر و مادر و ...) آنان پستی و دنائتی وجود نداشته باشد تا نقض غرضی حاصل نشود.

درک این دو مرحله برای اینان ممکن است؛ یعنی آنان اگر سهوی از پیامبر در امور عادی ببینند می‌توانند آن را به مرحله وحی و ابلاغ سرایت ندهند؛ در نتیجه مشکل حصول اطمینان از قول پیامبر پیش نمی‌آید و نقض غرض هم حاصل نمی‌شود اما آیا مردم عادی هم می‌توانند تفکیک کنند؟ پاسخ مثبت نیست زیرا مردم عادی اگر اشتباهی را در امور عادی ببینند در مرحله تلقی وحی و ابلاغ هم آن را سرلایت می‌دهند. به بیانی دیگر، اگر مردم ببینند پیامبر در زندگی روزمره مرتکب خطا و اشتباهی می‌شود آیا احتمال نمی‌دهند که در مسایل وحیانی هم اشتباه کند؟ در این صورت حجیت کلام و فعل پیامبر هم زیر سوال می‌رود. مردم خواهند گفت اگر برای کسی احتمال یک خطا وجود دارد، احتمال بی‌نهایت خطای دیگر نیز وجود دارد و اگر وجود کسی به گونه‌ای است که در امور عادی و پیش‌پا افتاده خطا می‌کند در امور غیبی و مافوق درک بشر عادی بی‌شک اشتباه خواهد کرد؛ در نتیجه مردم اطمینان نخواهند کرد و نقض غرض از بعثت پیامبران به جهت عدم تحقق هدایت مردم حاصل می‌شود.

ادعای ما آن است که همین دلیل در قرائت مجتهد شبستری از عصمت نیز جریان دارد و الزام می‌کند که وی عصمت را منحصر در دعوت اصلی نکند؛ زیرا مردم عادی با مشاهده خطا در آنچه که هدف اصلی نیست، احتمال خواهند داد که پیامبران در دعوت اصلی خود نیز دچار خطا شده باشند و این یعنی عدم اطمینان آنان به پیامبران و در نتیجه عدم هدایت آنان.

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که انحصار عصمت در دعوت اصلی نه تنها مؤید به دلیلی نیست بلکه همان دلایلی که در نگاه سنتی برای عصمت از صغایر و اشتباه آورده می‌شود، در نفی آن کافی است.

استناد به سیره عبادی

مجتهد شبستری نیایش و عبادت‌های پیامبر اکرم ﷺ و امامان را به‌عنوان یکی از دلایل بیان می‌کند با این توضیح که یا باید این‌گونه رفتارها را مصنوعی و تقلیدی و عملی که از سر عادت انجام می‌شود دانست که شأن آنان از این احتمال به دور است یا واقعی تلقی کرد. در این صورت باید پذیرفت که آنان در خودشان یک نقص و تاریکی را احساس می‌کردند و گرنه آنکه همیشه در گشایش است معنا ندارد که چنین رفتارهایی داشته باشد؛ زیرا تحصیل حاصل لغو است و به اصطلاح، اگر کسی تشنه نباشد دنبال آب نمی‌رود (مجتهد شبستری، ۱۳۸۷/۱۲/۰۳).

وی می‌گوید:

ما از سویی به پیشوایان دین نسبت می‌دهیم که آن‌ها از صمیم قلبشان نیایش می‌کردند؛ برای مثال، در حالت‌های حضرت علیؓ گفته شده که طوری نیایش می‌کرد و چنان به خود می‌پیچید که آدم مارگزیده به خود می‌پیچد. این در نهج‌البلاغه هست. آخر اگر کسی در خودش نقصی یا ضعفی احساس نکند و تمام وجوش برانگیخته نشده باشد که از آن نقص و از آن ضعف بیاید بیرون می‌تواند این چنین نیایش کند؟ اینکه ادا درآوردن می‌شود. این‌ها نشان می‌دهد که تصورهایی که ما درباره پیشوایان دین داریم خیلی تصورهایی ساده عوامانه بی‌مطالعه است. آن‌ها هم محدودیت‌های انسانی را داشتند و آن‌ها هم می‌خواستند از این محدودیت‌های انسانی بیرون بروند. نیایش آن‌ها و نیایش ما فرقش در این است که آن‌ها همتی عالی داشتند و همت، آن چیزی است که عارفان خیلی روی آن پافشاری می‌کنند. همتی که آن‌ها داشتند این بود که از درون خیز بر می‌داشتند به سمت مقصد‌اعلای خودشان. ما آن همت عالی را

نداریم؛ بنابراین به طور دایم رسوب می‌کنیم، همان چیزی که اسمش کسالت است، بطالت است، تنبلی است خیز برداشتن از همت آغاز می‌شود این است فضیلت آنها نه اینکه محدودیت نداشتند (مجتهد شبستری، ۸۷/۱۲/۰۳).

نقد و بررسی

از ظاهر سخن آقای مجتهد شبستری استفاده می‌شود که واقعی بودن استغفار پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام دلیل آن است که آنان گناه داشته‌اند؛ یعنی نه تنها احتمال گناه بلکه به طور حتم مرتکب گناه شده‌اند و گرنه استغفار نمی‌کرده‌اند البته وی گناهی را می‌پذیرد که خللی به دعوت اصلی آنان وارد نسازد.

در این باره لازم است بر دو نکته پافشاری کنیم: الف) نباید از جنبه آموزشی دعاها و نقش عملی آن در تربیت امت اسلامی غافل بود و می‌توان آن را یکی از وجوه و حکمت‌های استغفار آنان شمرد اما این به معنای آن نیست که ادعیه و استغفارهای آنان فقط به صورت آموزشی صادر شده و خود در توبه و استغفار جدی نبوده‌اند. ب) واقعی بودن دعاها و استغفارهای آنان مستلزم انجام گناه شرعی نیست و می‌تواند براساس وجوه زیر باشد:

۱. توجه به جنبه ذی‌المقدمی و ذاتی استغفار

استغفار فقط پس از انجام گناه نیست بلکه خود از عبادت‌های بزرگ است (ر.ک.به: کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۰۴-۵۰۵) که از انسان خواسته شده است آن را به جا آورد. قرآن کریم، مؤمنان راستین را چنین توصیف می‌کند: «الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْفَائِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَعْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ»؛ آنان شکیبایان، راستگو، فرمانبرداران، انفاق‌کنندگان و استغفارکنندگان در سحرگاهان هستند (آل‌عمران،



۱۷). در جای دیگر می‌فرماید: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ شبانگاه اندکی می‌آرمند و سحرگاهان به استغفار می‌پردازند (ذاریات، ۱۷). در این آیات بیان شده است که یکی از عبادت‌های دایمی اینان استغفار شبانه می‌باشد؛ در حالی که اگر استغفار فقط از گناه باشد نباید به سحرگاهان انداخته شود بلکه باید از پس هر گناهی استغفاری صورت بگیرد زیرا توبه و استغفار واجب فوری است؛ از این رو صرف استغفار نمی‌تواند دلیلی بر صدور گناه و خطا از سوی آنان تلقی شود.

۲. استغفار برای امت

هرگاه فرزندی به‌ویژه در خردسالی مرتکب خلافی شود یا ضرری به دیگری وارد سازد، پدرش شرمنده می‌شود و درصدد جبران خسارت بر می‌آید و از صاحب حق، پوزش خواهد خواست. در بسیاری از روایت‌ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام، دو پدر امت اسلامی خوانده شده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۲۵۹)؛ بنابراین گناهان امت سبب شرمندگی پدران معنوی می‌شود و آنها را به خود نسبت می‌دهند و از خداوند متعال جل جلاله آمرزش می‌خواهند. امام صادق علیه السلام درباره آیه «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (فتح، ۲) می‌فرماید: «مَا كَانَ لَهُ [پیامبر] ذَنْبٌ وَلَا هُمْ بِذَنْبٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ شِيعَتَهُ ثُمَّ غَفَرَ لَهُ» (همان، ج ۱۷، ص ۱۷۶/ جوادی‌آملی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۲۶۵-۲۶۶).

این مطلب با عنایت به این نکته و ضوح بیشتری پیدا می‌کند که بدانیم نسبت انسان کامل به عالم خلقت، چونان نسبت روح است به بدن. از این جهت روح از آسیبی که به عضوی از بدن می‌رسد رنج می‌برد و کنترل و رهبری قوایی مانند

شهوَت و غضب را وظیفه خود می‌داند. انسان‌های کامل نیز نه تنها عنایت ویژه‌ای به شیعیان خاص* دارند، برای بدکاران و دشمنان خود نیز دل می‌سوزانند و برایشان استغفار می‌کنند البته استغفار برای امت به تناسب مرتبه ارتباط و اتصال دیگران به امامان معصوم علیهم‌السلام، در دو مرتبه امکان‌پذیر است:

الف) طلب مغفرت برای دیگران با لحاظ غیریت و بینونت آنها یعنی بدون انتساب اعمال آنان به خود؛

ب) طلب مغفرت برای دیگران بدون لحاظ غیریت و بینونت آنها بلکه با انتساب اعمال آنان به خود. در این صورت ولی خدا به نام خود دعا می‌کند و برای خود پوزش می‌طلبد اما دیگران را منظور دارد و گویی آنها را عین خود می‌داند (ر.ک.به: شاکرین، ۱۳۹۰، ص ۱۷-۲۱).

۳. استغفار از قصور ذاتی خود و نقصان ذاتی عمل

معصومان علیهم‌السلام از آن جهت که مشاهده می‌کنند از خود چیزی ندارند و هر چه دارند از خداست و تمام وجود خویش را نیاز می‌بینند، زبان به استغفار می‌گشایند. همچنین آنان آنگاه که به اعمال خویش می‌نگرند با تمام خوبی‌های آن اعمال، آنها را در برابر عظمت بی‌نهایتِ الهی و حق ربوبیت و الوهیتش، بسیار ناچیز و مایه سرافکندگی و شرمندگی می‌بینند؛ از این رو باید بین اینکه کسی خودش را گناهکار می‌داند با اینکه واقعاً گناهکار باشد، تمایز و تفاوت قایل شد و نباید آن یکی را دلیل این یکی گرفت.

۴. استغفار از گناه شأنی

*. آنان همانند نسبی که عقل به روح دارند مانند فرشتگان از قوای تجردی انسان کامل شمرده می‌شوند.

گناه شأنی همان «ترک اولی» است که پیش از این به آن اشاره شد. ترک اولی به این معناست که از میان خوب و خوب‌تر، خوب را انتخاب کنیم که در این هنگام، هر چند گناهی مرتکب نشده‌ایم و عمل انجام‌شده نیز مناسب و به جا بوده است اما می‌توانستیم عملکرد بهتری داشته باشیم که از آن غافل شدیم؛ بنابراین طلب مغفرت می‌کنیم.

۲۰۹



درنگی در نگاه مجتهد شیبستری به مسئله عصمت پیامبر اکرم

نوجوانی را در نظر بگیرید که از تلف کردن هفته‌ها و ماه‌ها از عمر خود، به آن اندازه حسرت نمی‌خورد که دانشمندی از به هدر دادن یک ساعت وقت خود پشیمان است و می‌دانیم که حسرت آن دانشمند نیز نه از روی نمایش و آموزش، بلکه حسرتی واقعی است.

درباره پیامبران و امامان نیز باید گفت که توبه و استغفار آنان از گناه شأنی بوده است نه از گناه شرعی و آنچه با عصمت لازم برای آنان، در تقابل است گناه شرعی می‌باشد نه گناه شأنی چرا که گناه شأنی در حقیقت گناه نیست بلکه کار خیری است که مناسب شأن و رتبه وجودی پیامبر و امام نیست البته گناه شأنی نیز بسته به رتبه وجودی افراد متفاوت است. آنچه چهارده معصوم علیهم‌السلام آن را برای خود گناه شمرده و از آن استغفار می‌کردند برای پیامبران اولوالعزم کار خیر شمرده می‌شود، کجا رسد برای پیامبران دیگر و افراد غیر معصوم؛ بنابراین همان‌گونه که در روایت نبوی آمده است: «حسنات الابرار سیئات المقربین» (ر.ک.به: مجلسی؛ ۱۴۰۳ق، ج ۲۵، ص ۲۰۴—۲۰۵/ رازی؛ ۱۹۸۶م، ج ۲، ص ۱۶۷). بر همان مبنا می‌توان گفت: «حسنات الانبیاء سیئات اهل البیت علیهم‌السلام».

توضیح علامه طباطبایی رحمته‌الله در این باره آن است:

گناهی که معصومان علیهم‌السلام برای جبران آن ناله سر می‌دهند، آلودگی به محرمات

الاهی نیست بلکه از آن جهت که هر که در درگاه الاهی مقرب تر است، خداوند متعال ﷻ معیار سنجش اعمالش را دقیق تر قرار داده و وی به علت عظمت مقام چیزی را گناه می‌شمارد که دیگران به سادگی از کنار آن می‌گذرند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۳۶۶).

بر این اساس یکی از احتمال‌های زیر را می‌توان مطرح کرد (برای آگاهی بیشتر، ر.ک به: شاکرین، ۱۳۹۰، ص ۵ - ۲۶):

الف) استغفار به جهت توسل به اسباب

استغفار و توبه، مراتب و درجه‌هایی متناسب با عاملان آن دارد. توبه گنهکاران، از گناه و توبه اهل اُنس با عبادت، از ترک مستحب و توبه اهل انس با معبود، از غفلت آنی از یاد خداست. توبه و استغفار اولیای الاهی و معصومان ﷺ، گاهی برای آن است که بی‌اذن خاص خداوند متعال ﷻ توجه به وسائط فیض داشته‌اند؛ بنابراین حضرت یوسف ﷺ وقتی بدون فرمان خاص خداوند متعال ﷻ، کسی را واسطه قرار داد تا بی‌گناهی خود را به گوش حاکم مصر برساند خود را گناهکار دانست و با تضرع دست به دعا برداشت و توبه کرد؛ در حالی که این کار گناه شرعی نیست و چه بسا برای افراد عادی واجب باشد اما با شأن حضرت یوسف ﷺ سازگار نبود.

ب) استغفار از اشتغال به مباحات

پیامبران همیشه متوجه خداوند متعال ﷻ بودند و رو به سوی وی داشتند؛ از این رو هر گاه لحظه‌ای از این حلت غافل می‌شدند و به کارهای مباحی مانند: خوردن، آشامیدن و نشستن در مجالس کم‌فایده می‌پرداختند، همین مقدار غفلت را برای خود گناه و خطا می‌دانستند و از خداوند متعال ﷻ آمرزش می‌طلبیدند؛

بنابراین جای تعجب نیست که افعالی که برای دیگران مباح یا مکروه شمرده می‌شود، برای آنها «گناه» نامیده شود.

ج) استغفار از قصور در مراتب فروتر و پیشین

با توجه به اینکه معرفت الاهی نامتناهی است، هر لحظه معرفت معصومان علیهم‌السلام نسبت به خداوند متعال جل جلاله افزایش می‌یابد، آنان همیشه مضطرب هستند که مبادا در مرتبه پیشین و مرحله‌های فروتر قصوری رخ داده باشد؛ بنابراین پوزش می‌طلبند مانند پوزش طلبیدن کسی که با شخصیتی برجسته همراه شود و چون وی را نمی‌شناسد، احترام متناسب با شخصیتش نکند و فقط به احترام عمومی بسنده کند؛ از این رو به‌طور دایم در استغفار خواهند بود (جوادی‌آملی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۲۶۷)؛ البته این‌گونه از استغفار، اختصاصی به ترس از قصور عملی ندارد بلکه قصور رتبی را نیز می‌توان از عوامل اثرگذار در آن شمرد.

امام خمینی علیه‌السلام در بیانی توضیح می‌دهد که اساساً لازمه پیمودن مدارج سلوک و دست‌یابی به مرتبه فراتر مغفور شدن گناهان مرتبه سابقه و فروتر است (موسوی‌خمینی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۳)؛ بنابراین استغفار و استمداد غفران الاهی برای سالک، امری الزامی می‌باشد.

د) استغفار از رؤیت نور حق در حجاب خلق

ممکن است گفته شود چهارده معصوم علیهم‌السلام برتر از آن هستند که بی‌اذن خاص خداوند متعال جل جلاله دست به کاری زنند و ... بلکه استغفار این خلفای تام الاهی از توجه به کثرت خلقی در مقام انجام وظیفه تبلیغ دین است؛ از این رو اگر امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً



مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ»؛ همانا رسول خدا ﷺ هر روز هفتاد بار توبه می فرمود بدون هیچ گناهی (مجلسی؛ ۱۴۰۳ق، ج ۴۴؛ ص ۲۷۵) یا پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لِنَّه لِيغانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ بِالنَّهَارِ سَبْعِينَ مَرَّةً: همانا ابری بر قلبم می نشیند و من هر روز هفتاد بار استغفار می کنم» (همان، ج ۲۵، ص ۲۰۴) یا امام صادق ﷺ فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ لَا يَقُومُ مِنْ مَجْلَسٍ وَإِنْ خَفَّ حَتَّى يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَمْسًا وَعَشْرِينَ مَرَّةً»؛ رسول خدا ﷺ همواره چنین بود که هیچ گاه از مجلسی بر نمی خاست — اگر چه مجلسی کوتاه — مگر اینکه بیست و پنج بار استغفار می فرمود (کلینی؛ ۱۳۶۲، ج ۲؛ ص ۵۰۴).

به معنای آن است حضرت خاتم الانبیاء ﷺ به طور دایم نور وجه حضرت احدیت ﷺ را بی واسطه مشاهده می فرمودند اما گاه به هنگام مجالست با مردم و تبلیغ دین، خلق یا وجود خود آن حضرت، حجاب آن نور می شد و همان گونه که نور خورشید از پشت ابر دیده می شود آن حضرت نیز نور خداوند متعال ﷻ را در حجاب خلق می دیدند؛ بنابراین هفتاد بار استغفار می فرمودند تا آن حالت برطرف شود.

امام خمینی ﷻ در شرح این گونه روایت ها می نویسد:

پیامبران عظام و اولیای خاص خدا در عین حال که مشابه دیگران اشتغال به کارها داشته اند، هیچ گاه در دنیا وارد نبوده اند چون اشتغالشان بالحق و للحق بوده، در عین حال از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که فرموده است: «لِيغانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً»؛ شاید رؤیت حق در کثرت را، کدورت حساب می فرمود (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۱۱۹-۱۲۰).

وی با بیان این نکته که اولیای خدا همواره انقطاع به سوی خدا دارند اما به جهت مأموریت الهی خود، گاه به ناچار در مرآت عالم کثرات، توجه به

حضرت حق علیه السلام می‌کنند و همین نزد آنان کدورت شمرده شده و برای زدودنش استغفار می‌کنند، می‌گوید:

این امام سجاد علیه السلام است که مناجات‌هایش را شما می‌بینید و می‌بینید چطور از معاصی می‌ترسد ... از پیامبر گرفته تا امام عصر علیه السلام همه از گناه می‌ترسیدند. گناه آنها غیر اینی است که من و شما داریم. آنها یک عظمتی را ادراک می‌کردند که توجه به کثرت از گناهان کبیره است پیش آنها. حضرت سجاد علیه السلام در یک شبش - به حسب آن چیزی که وارد شده - تا صبح فرمود: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْأَنَابَةَ إِلَى دَارِ السُّرُورِ وَاللَّاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ» (ابن طاووس، ۱۳۶۷، ج؛ ص ۲۲۸).^{*} مسئله، مسئله بزرگی است. آنها در برابر عظمت خداوند متعال علیه السلام، وقتی که خودشان را حساب می‌کنند و می‌بینند که هیچ نیستند و هیچ ندارند. واقع مطلب همین است ... از اینکه حضور در برابر حق تعالی علیه السلام دارند و مع ذلک، دارند، مردم را دعوت می‌کنند. از همین، کدورت حاصل می‌شده. توجه به مظاهر الاهی، از غیب متوجه شدن به شهادت به مظاهر الاهی هر چند همه‌اش الاهی است، برای آنها همه الاهی است اما مع ذلک، از آنجایی که از آن غیبی که آنها می‌خواهند که (کمال انقطاع الیک) است، وقتی که توجه می‌کنند به مظاهر، این گناه بزرگ است. این گناه نابخشودنی است (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۲۶۸-۲۶۹).

ه) استغفار برای دفع حجاب‌های نوری

گاهی استغفار برای دفع حجاب‌هاست، نه رفع آن؛ یعنی استغفار می‌کنند تا نلغزند و گناه و حجاب، دامنشان را نیالاید؛ مانند اینکه پارچه‌ای بر روی آینه‌ای شفاف انداخته

*. دعای اشاره شده، به این معناست: «خدایا! کنده شدن از خانه غرور (دنیا) و توجه به خانه جاودانی (آخرت) را نصیب کن و مرا پیش از آنکه فرصت از دست برود، آماده مرگ کن». البته در این کتاب و منابع دیگر حدیثی، به جای «دار السور»، عبارت «دار الخلود» وجود دارد.

شود تا غباری بر آن ننشیند، نه مانند کسی که روی آینه غبارگرفته را پارچه اندازد تا غبار آن را بزدايد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۲۶۳). به بیانی دیگر، استغفار می‌کند تا ابر، جلو دید دل را نگیرد؛ نه اینکه بخواهند ابرهای موجود را برطرف کنند.

انسان‌های کامل از آن جهت که در حصن توحید ناب داخل شده‌اند و از گزند حجاب ظلمانی مصون هستند، کوشش آنان برای دفع حجاب‌های نورانی است نه حجاب‌های ظلمانی؛ مانند اینکه توجه به فرشته‌ها یا توجه به خود وحی یا نبوت، حجاب نورانی است و محضر امن خدا جز شهود وی چیز دیگری را نمی‌پذیرد؛ بنابراین، همواره استغفار پیامبران برای این است که آنان این‌گونه از توجهات را دفع کنند (همو، ۱۳۷۹، ج ۱۱، ص ۱۶۰).

بر این اساس نه‌تنها استغفار پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام منافاتی با عصمت ندارد بلکه برخی از موارد یادشده بر تلازم توبه و استغفار با عصمت به‌ویژه در مراتب بالای عصمت و برای پابندی و ارتقای آن دلالت دارند.

استناد به ناکافی بودن دلایل فلسفی و کلامی

همان‌گونه که بیان شد آقای مجتهد شبستری عصمت علمی را برای پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام ضروری نمی‌داند. دلیل وی آن است که دلایل فلسفی و کلامی* وجود ندارد که از آن عمومیت و اطلاق علم پیامبران و امامان استفاده

* وی ویژگی دلایل کلامی و فلسفی را این می‌داند که در وهله نخست با مقدمه‌های فلسفی و کلامی مشخصاتی را برای پیامبر اکرم ﷺ بیان می‌کنیم و می‌گوییم پیامبر باید به‌طور مثال این صفات را داشته باشد و بعداً کسانی که در طول تاریخ آمدند و دعوی پیامبری کردند نگاه می‌کنیم و هر کدام را که تشخیص دادیم که به‌نظر ما پیامبر است می‌گوییم پس همه آن مشخصات که ما قبلاً با دلایل فلسفی و کلامی معین کرده بودیم به‌طور حتم در این انسان وجود دارد اعم از اینکه نشانه‌ای محسوس و ملموس از آن صفات در وی ببینیم یا نه.

شود. وی راه بررسی این امور را بررسی تاریخی می‌داند و بر این اساس می‌گوید: تخصص پیامبر این بوده که راه انسان به سوی خدا را هموار کند و قرآن کریم تفسیر موحدانه پیامبر است با امداد الاهی از هستی و معنا و بنیاد هستی، آینده هستی و آغاز هستی. موضوع قرآن کریم این است که دین انسان را نشان می‌دهد. وقتی از پیامبر چیزی بیش از این در دست نمانده ما چه دلیلی داریم که بگوییم پیامبر شیمی هم می‌دانسته فیزیک هم می‌دانسته، این هیچ دلیلی ندارد و این هیچ منقصدی برای کسی نیست. چه نقصانی است برای پیامبری که راه انسان را به سوی خدا باز می‌کند که شیمی و فیزیک نگفته باشد یا ندانسته باشد مگر این منقصت است؟ (مجتهد شبستری، ۸۷/۱۲/۰۳).

نقد و بررسی

آقای مجتهد شبستری براساس مبانی خود که توضیح آن گذشت عصمت علمی را ضروری ندانسته و مدعی است که دلایلی در کلام و فلسفه وجود ندارد که علم پیامبر را به صورت مطلق ثابت کند.

پیش از هر چیز لازم است دانسته شود که می‌توان علم پیامبر را به‌عنوان خاستگاه عصمت از معصیت، خطا و اشتباه مطرح کرد از سویی عدم ارتکاب معصیت را به معرفت و علم وی نسبت به قبح گناه مرتبط دانست و از سوی دیگر گفت آن حضرت به‌علت اینکه بر هستی اشراف علمی داشته‌اند مرتکب خطا و اشتباه نمی‌شده‌اند.* در

*. اگر چه در این باره دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد اما در جای خود توضیح داده شده است که نمی‌توان عصمت را به یکی از علل طبیعی (محیط، خانواده، آباء و اجداد و ژنتیک و وراثت) و انسانی (علم، اراده و استعداد خود معصوم) و الاهی (روح القدس، لطف و فضل الاهی) مستند کرد، بلکه دو عامل فوق‌بستر را برای موهبت و لطف الاهی فراهم می‌سازند... برای توضیح بیشتر، ر.ک: نگارنده، آفاق عصمت.

هر حال مبنای مجتهد شبستری از جهت‌هایی مورد نقد و مناقشه است:

۱. غرض از نبوت و عدم محدودیت دانش پیامبر

یکی از راه‌هایی که با آن علم جامع و کامل پیامبر ثابت می‌شود استدلال براساس غرض از نبوت است. با این توضیح که علم کلام با توجه به غایت خلقت، لزوم تکلیف دینی را اثبات می‌کند و براساس غرض از تکلیف و جوب نبوت را نتیجه می‌گیرد و بر پایه غرض از نبوت، لزوم علم جامع و کامل پیامبر را در مسائلی مربوط به اعتقادات و احکام دینی اثبات می‌کند؛ زیرا بدون آن غرض از نبوت که هدایت بشر، تحقق نخواهد یافت اما آیا این را هم ثابت می‌کند که پیامبر نسبت به مسائلی تاریخی و طبیعی نیز علم لدنی و خطاناپذیر دارد؟

کلام پاسخ می‌دهد که؛ اولاً، آموزش و حیانی این‌گونه از علوم در مواردی ضرورت داشته است؛ مانند اینکه برای بشر در مرحله‌های اولیه تاریخ از راه تجربه و تفکر ممکن نبود که نیازهای ضروری زندگی خود را تأمین کند و از این جهت پیامبران باید آموزش صنایع و شناخت غذا، آفت‌ها و داروها را در دستور کار خود قرار دهند (ر.ک.به: طوسی؛ ۱۴۰۵ق، ص ۳۶۴—۳۶۳) آیا بدون پذیرش علم معصومانه پیامبران در این عرصه غرض از ارسال پیامبران محقق می‌شود؟!؛ ثانیاً، در برخی موارد عدم تسلط در این علوم یا خطا در آنها به سرنوشت معنوی بشر لطمه‌ای وارد می‌کند؛ برای مثال، کافران به علوم و فنونی مجهز شده‌اند که حقانیت آیین الاهی را با چالش جدی روبه‌رو کرده است یا زمینه‌ساز گمراهی گروهی شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که اثبات حقانیت آیین الاهی در گرو مجهز بودن دین‌داران به علم و فنی برابر یا برتر از کافران است و از طرفی



دسترسی به آن از راه تجربه و اندیشه نیازمند زمان طولانی است. آیا در این گونه موارد می‌توان عدم علم آنان را پذیرفت؟ و نقش هدایتی برای پیامبران قایل شد؟ سرانجام اینکه عبادت و معرفت خداوند متعال ﷻ غایت و غرض آفرینش انسان است و پیامبران الهی که برترین انسان‌ها بوده‌اند، قابلیت دریافت معرفت کامل به خداوند متعال ﷻ را داشتند. آنان اگر چه در معرفت عقلی و کلی (فلسفی) نسبت به خداوند متعال ﷻ سرآمد دیگران بودند اما بی‌شک دانستن مسایل طبیعی و آگاهی از حقایق و قوانین عالم طبیعت به کامل‌تر شدن معرفت آنان می‌انجامد و درباره خود پیامبر اکرم ﷺ از نقش هدایتی برخوردار است؛ بنابراین، خداوند متعال ﷻ براساس حکمت خودش باید آنان را از حقایق و اسرار عالم آگاه سازد.

۲. کمال وجودی و گستره دانش پیامبر

از نگاه فلسفی، گستره علم پیامبر با مقیاس کمال وجودی وی ارزیابی می‌شود و گفته می‌شود اگر انسانی به لحاظ هستی‌شناختی در عالی‌ترین مراتب کمال هستی باشد، ممکن نخواهد بود اولیات زندگی را نداند و در زندگی روزمره اشتباه کند. توضیح اینکه، از نظر فیلسوفان، پیامبر انسان کاملی است که به مرتبه عقل بالفعل و عقل مستفاد رسیده و عالم عقول و نفوس و عالم مثال اعظم را مشاهده می‌کند و به آنها آگاه است. از طرفی، حقایق عالم طبیعت در عالم عقول و نفوس و مثال موجود است زیرا عوامل وجود بر یکدیگر تطابق دارند و عالم برتر علت عالم فروتر است. علت آنها نیز از مقوله علت فاعلی است، نه علت اعدادی و علت فاعلی به معلول خود علم پیشین دارد؛ البته باید توجه داشت که حقایق عالم طبیعت در عالم عقول به صورت کلی وجود دارد و در عالم نفوس و عالم

مثال به صورت جزئی و تفصیلی، اگر چه ماده و تغیر در آن راه ندارد. بنابراین، پیامبر که عالم عقول و عالم نفوس و مثال اعظم را مشاهده می‌کند و به آن علم حضوری دارد، به حقایق عالم طبیعت نیز آگاه است و سرچشمه خیرهای غیبی پیامبران الهی همین آگاهی پیشین است. بر این اساس، نمی‌توان گفت علم پیامبران به حوادث عالم طبیعت و قوانین آن، در سطح علم افراد عادی زمان آنان بوده است. اگر پیامبر هستی را به علم حضوری ادراک کرده با توجه به عدم جریان خطا و سهو و نسیان در علم حضوری دیگر خطا چه معنایی دارد. در علم حضوری وجود معلوم نزد عالم حاضر بوده جایی برای خطا و سهو و نسیان باقی نمی‌گذارد (برای آگاهی بیشتر ر.ک به: ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۳-۲۴۱).

۳. متون دینی و قلمرو دانش پیامبر

از متون دینی استفاده می‌شود که قلمرو علم پیامبر چیزی که مجتهد شبستری به آن اذعان می‌کند، نیست:

الف) از قرآن کریم به روشنی به دست می‌آید که تمام وقایع عالم طبیعت در کتاب مبین ثبت و ضبط شده، آن‌جا که فرموده است: «و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین»؛ هیچ حبه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین است (انعام، ۵۹). در آیه‌ای دیگر همین مضمون این‌گونه بیان شده است:

«و ما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین»؛ ذره‌ای از آنچه در زمین و آسمان است، از پروردگارت پنهان نیست و کوچک‌تر و بزرگ‌تر از آن چیزی نیست مگر اینکه در کتاب مبین است (یونس، ۶۱ / سبأ، ۳).



به تصریح قرآن کریم، هیچ حادثه زمینی و بشری نیست مگر آنکه از پیش در کتابی ثبت شده است.* کتاب مبین هر چه باشد، غیر از واقعیت‌ها و حوادث خارجی است و بر آنها تقدم دارد و پس از فانی و سپری شدن آنها نیز باقی است؛ مانند برنامه‌هایی که برای انجام کارهایی پیش از انجام آنها نوشته می‌شود و پس از وقوع آن کارها نیز همچنان باقی است (ر.ک.به: طباطبایی، ۱۷، ج ۷، ص ۱۲۴-۱۲۷). در آیه‌ای دیگر به جای «کتاب مبین» از «امام مبین» سخن به میان آمده و تصریح شده است که همه چیز در «امام مبین» شمارش شده است: «و کل شیء احصیناه فی امام مبین» (یس، ۱۲).

امام مبین، لوح محفوظ است که تفصیل قضای الهی در آن ثبت شده است. شاید وجه اینکه امام مبین نامیده شده، این است که چون در بردارنده قضای حتمی الهی است، نسبت به حوادث و رخدادهای جهان نقش متبوع و امام را دارد؛ یعنی لوح محفوظ الگویی حوادث جهان است. در برخی روایت‌ها، امام مبین بر امیر مؤمنان علیه السلام منطبق شده است. وجه آن این است که امیر مؤمنان علیه السلام به کتاب مبین و لوح محفوظ آگاه است (طباطبایی، ۱۷، ج ۱۷، ص ۶۷).

قرآن کریم کتاب نازل الهی است که از لوح محفوظ** و کتاب مکنون*** سرچشمه گرفته است؛ یعنی حقیقت و اصل قرآن کریم در لوح محفوظ و کتاب مبین است و غیر از کسانی که تطهیر ویژه الهی و مقام عصمت دارند، از حقیقت و اصل قرآن آگاهی ندارند: «لا یمسّه الّا المطهرون» (واقعه، ۷۹) و براساس

* «ما اصاب من مصیبه فی الأرض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها» (حدید، ۲۲).
 ** «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» (بروج، ۲۱-۲۲).
 *** «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون» (واقعه، ۷۷-۷۸).

احادیث مسلم و مورد قبول شیعه و اهل سنت، اهل کساء (پیامبر اکرم ﷺ، علی ﷺ، فاطمه ﷺ، حسن ﷺ و حسین ﷺ) مصداق‌های قطعی مطهرون هستند (ر.ک به: میلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲۰، ص ۷۶-۱۱۰)؛ بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ از کتاب مکنون و لوح محفوظ آگاه است. از طرفی، تمام حوادث جهان در کتاب مکنون و لوح محفوظ ثبت شده و معلوم است؛ بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ از تمام حوادث جهان آگاه بوده یا اگر می‌خواست، می‌توانست آگاه شود.

ب) اینکه علم پیامبر و اهل بیت ﷺ را چیزی جز همین قرآن کریم ندانیم به این معنا نیست که علم آنان در حد علم مردم عصر خودشان بوده و خطا در علم آنان راه دارد. در ظاهر آقای مجتهد شبستری وقتی این سخن را می‌گویند غفلت دارند از آیاتی که قرآن کریم را حامل علم اولین و آخرین (نحل، ۸۹/ انعام، ۳۸) و آنان را حامل علم کتاب (رعد، ۴۳) معرفی می‌کند و غفلت دارند از ده‌ها روایتی که در آنها اهل بیت ﷺ خود را عالم به جمیع امور معرفی کرده و فرموده‌اند ما اینها را از قرآن کریم داریم. بلی علمی که اهل بیت ﷺ ظاهر کرده‌اند همین‌هاست که خودشان بیان داشته‌اند و از جمله بیاناتشان نیز همین است که ما عالم به جمیع حقایق خلقت هستیم (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶، صص ۲۸ و ۱۱۰؛ ج ۴۶، ص ۳۰۸).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

سخن اصلی مجتهد شبستری آن است که پیامبر اکرم ﷺ در اجرای وظیفه خود که هدایت انسان‌ها و دعوت به خدای یکتاست معصوم می‌باشد و انحرافی از وی در این دعوت مشاهده نشده البته برای پیامبر ممکن است گناهایی را مرتکب شود که لطمه‌ای به آن وظیفه اصلی نمی‌زند.

وی ضمن اینکه آموزه عصمت را متأثر از فرهنگ مسحیت می‌داند، منکر عصمت علمی پیامبر نیز است. برای این ادعا ضمن توجه دادن به اختلافی بودن مسئله عصمت در بین متکلمان اسلامی به شواهدی استناد شده است:

۱. دلایلی از آیات قرآن کریم و روایت‌ها این ادعا را ثبوت می‌کند؛ مانند آیه: «قل انما بشر مثلکم...» و روایت: «انه لیغان علی و انی استغفرالله کلّ یوم سبعین مره».

۲. از واقعی بودن نیایش و طلب مغفرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام می‌توان نتیجه گرفت که آنان در خود نقصی را احساس می‌کردند و ...

۳. دلایلی که علم مطلق را برای آنان ثابت کند، کافی به نظر نمی‌رسد، بر این اساس نمی‌توان عصمت علمی پیامبر از خطا و اشتباه را ثابت کرد.

این ادعا و دلایل مطرح شده، از جهت‌هایی مورد خدشه است:

۱. تأثیرپذیری آموزه عصمت از فرهنگ مسیحی ادعای بی‌دلیل است و دلایل فراوانی خلاف آن را اثبات می‌کند.

۲. با مبانی مورد پذیرش مجتهد شبستری درباره تعریف دین و ... ادعای پذیرش عصمت در همان حدی که ادعا شده با ابهام و چالش جدی روبه‌رو است.

۳. به‌رغم اینکه مرحله‌های عصمت در نگاه سنتی با مرحله‌های عصمت در نگاه مجتهد شبستری متفاوت است اما دلایلی که در نگاه سنتی برای عصمت مطلقه ناظر به تمام مرحله‌ها اقامه شده است در نگاه وی هم جریان دارد؛ برای نمونه، یکی از دلایل آن است که انجام هر معصیت و گناهی به غرض از بعثت که همانا هدایت مردم است لطمه وارد می‌سازد، این دلیل در قرائت وی نیز جریان دارد و وی باید نشان دهد که چگونه تفسیر خاصش از عصمت به نقض غرض نمی‌انجامد؟

۴. اگر چه برخی به ظهورهایی از قرآن کریم و روایت استدلال کرده و عدم

عصمت را نتیجه گرفته‌اند اما پاسخ‌های گوناگونی به آنها داده شده است. افزون بر این اگر ظواهر این ادله مورد پذیرش قرار گیرد با ادله‌ای که ظهور در عصمت دارند، در تعارض خواهند بود.

آیه‌ای که مورد استشهاد شبستری قرار گرفته است، اگر چه به بشربودن پیامبر تصریح دارد اما وجه امتیاز آن بزرگوار با دیگران را نیز بیان کرده است. سخن این است که لازمه این وجه ممیزه، پذیرش عصمت برای پیامبر می‌باشد. درباره روایت مورد پافشاری مجتهد شبستری هم باید گفت که مثبت مدعی وی نیست و اعم از آن است.

۵. از واقعی بودن استغفار لنان نمی‌توان ارتکاب گناه را نتیجه گرفت. طلب مغفرت برای مرحله‌هایی از قصور یا تقصیر است که از آن به ترک اولی تعبیر می‌شود و بر آن عنوان گناه صادق نیست.

۶. مبنای مجتهد شبستری درباره علم پیامبر قابل دفاع نیست و براساس دلایل کلامی، فلسفی و نقلی می‌توان جامعیت علم و بالتبع عصمت علمی آن حضرت را ثابت کرد.

منابع و مأخذ

۱. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبه‌الله؛ شرح نهج‌البلاغه؛ ج ۱، قم: مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی رحمته‌الله، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن‌بابویه، محمد بن علی؛ کمال‌الدین و تمام النعمه؛ تحقیق و تصحیح: علی‌اکبر غفاری؛ ج ۲، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۳. ابن‌طاووس، علی بن موسی؛ اقبال الاعمال؛ ج ۲، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۷.
۴. ابن‌مردویه، احمد بن موسی؛ مناقب علی بن‌ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه و ما نزل من القرآن فی علی؛

- تحقیق: عبدالرزاق محمد حرزالدین؛ ج ۲، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، ۱۴۲۴ق.
۵. ترخان، قاسم؛ آفاق عصمت (تأملی در شبهات عصمت و گستره آن)؛ قم: خانه خرد، ۱۳۹۷ ش.
۶. جرجانی، سیدشریف علی بن محمد؛ شرح المواقف للعبدالدين عبدالرحمن ايجي؛ ج ۱، قم: الشریف الرضی، ۱۳۲۵ق.
۷. جوادی آملی، عبدالله؛ ادب فنای مقربان؛ قم: اسراء، ۱۳۸۱.
۸. —؛ تفسیر موضوعی قرآن کریم (مراحل اخلاق در قرآن)؛ ج ۳، قم: اسراء، ۱۳۷۹.
۹. حلبی، ابوالصلاح؛ تقریب المعارف؛ قم: انتشارات الهادی، ۱۴۰۴ق.
۱۰. موسوی خمینی، سیدروح الله؛ چهل حدیث؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۶.
۱۱. —؛ صحیفه امام؛ ج ۱، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸.
۱۲. رازی، فخرالدین؛ الاربعین فی أصول الدین؛ ج ۱، قاهره: مكتبة الكليات الأزهرية، ۱۹۸۶م.
۱۳. ربانی گلپایگانی، علی؛ وحی نبوی؛ ج ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱.
۱۴. سبحانی، جعفر؛ عصمة الانبياء؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام. □. ۱۳۸۱
۱۵. سلیم بن قیس، ابوصادق؛ کتاب سلیم بن قیس؛ قم: انتشارات الهادی، ۱۴۱۵ق.
۱۶. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ للدر المنثور فی التفسیر بالمأثور؛ قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی علیه السلام، ۱۴۰۴ق.
۱۷. شاکرین، حمیدرضا؛ «عصمت و استغفار؛ تعاند، تلائم یا تلازم؟»؛ مجله معرفت کلامی؛ س ۲، ش ۲، ۱۳۹۰.
۱۸. شریف الرضی، محمد بن حسین؛ المجازات النبویة؛ قم: دار الحدیث، ۱۴۲۲ق.
۱۹. شریفی، احمد حسین و حسن یوسفیان؛ پژوهشی در عصمت معصومان؛

- تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۲۰. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۱. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل؛ ج ۲، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۵ق.
۲۲. —؛ تجرید الاعتقاد؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۲۳. علامه حلی؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛ تصحیح و مقدمه و تحقیق و تعلیقات: از آیت الله حسن زاده آملی؛ ج ۴، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۴. کلینی، محمدبن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
۲۵. مجتهد شبستری، محمد؛ انتظار ما از پیامبران؛ متن سخنرانی مجتهد شبستری در دانشگاه صنعتی اصفهان در تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۳.
۲۶. —؛ ایمان و آزادی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.
۲۷. —؛ پاسخ به نقد آیت الله سبحانی؛ منتشر شده در وب سایت وی، فروردین ۱۳۸۸.
۲۸. —؛ قرائت نبوی از جهان (۱)، کلام نبوی؛ منتشر شده در وب سایت وی، [بی تا] (الف).
۲۹. —؛ قرائت نبوی از جهان (۲) — کلام خدا و کلام انسان — پیش فهم‌های تفسیر آزاد قرآن؛ منتشر شده در وب سایت وی، [بی تا] (ب).
۳۰. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ ج ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۱. میلانی، سیدعلی؛ نفحات الازهار؛ قم: مرکز نشر آلاء، ۱۴۲۳ق.